

شونیسیم در حاکمیت، شونیسیم با حاکمیت

یونس شاملی

یافت جمعیتی ایران، و کثیرالملله بودن آن، و راه یافتی دمکراتیک برای حل مشکلی که “مسئله ملی در ایران” نام گرفته است، به یک هوشیاری دمکراتیک نیاز دارد. می گویم هوشیاری دمکراتیک به این دلیل که در میان گروهها و احزاب سیاسی، به دلیل آلوده شدن دیدگاهها ایشان به میکروب برتربینی و ناسیونالیسم افراطی که من مفهوم شونیسیم را در توصیف این میکروب بکار برده ام، هوشیاری ضددمکراتیکی در کار است که ایران را نه به منزلگاه همبستگی و اتحاد، بلکه به جولانگاه خصم و نفرت و خشونت سوق دهد.

اگر از آنان که همه جانبه به میکروب فوق آلوده شده اند، بگذریم، میتوان گفت که موزائیک زبانی- فرهنگی موجود در ایران برای کسی پوشیده نیست. همین موزائیک زبانی و فرهنگی از آنجا که پاسخ در خوری نیافته است، امروز به معضلی جدی در جامعه تبدیل شده است.

به همین دلیل پاسخ به مسئله ملی در ایران به یکی از گرهگاههای اساسی گذار ایران بسوی دمکراسی تبدیل شده است. لذا برای پاسخ به این معضل در شرایط بحرانی کنونی که به احتمال زیاد میرود معادلات سیاسی در داخل را تا حدود زیادی دستخوش تغییراتی سازد، چاره اندیشی مناسب و دمکراتیکی را طلب می کند.

به نظر میرسد تا فرصت باقی است، و تا کینه و نفرت برآمده از توهین و تحقیر علیه ملل غیرفارس در ایران به میان مردم کشیده نشده است و ملیتهای ساکن ایران رژیم حاکم را تنها مانع دستیابی به حقوق برابر خود می دانند، روشنفکران، احزاب و گروههای سیاسی متعلق به خلق فارس را صمیمانه مورد خطاب قرار داد و از آنان خواست که در نوع نگاه، بینش و بدنبال آن در عملکردشان نسبت ملیتهای غیرفارس در ایران تجدید نظر کنند و این ملیتها و انرژی موجود در میان آنان را نه بصورت منفی که منبعی برای سازندگی سراسری سرزمینی تلقی کنند که متعلق به یکی از آنان نیست، بلکه به تک تک آن ملیتها تعلق دارد!... چشم ها را باید شست، نوع دیگر باید دید!...

ملت یا قوم، کدامین؟

با اندکی دقت به طرح صورت مسئله از سوی دست اندکاران دولتی و متاسفانه احزاب سیاسی و روشنفکران خلق فارس در توضیح این مفاهیم و برای تعریف آنچه که یافت جمعیتی ایران را تشکیل میدهد آگاهانه و ناخودآگاه خطاهای اساسی و ترمینولوژیک و بشدت غیردمکراتیک بر آن احاطه داشته و مفاهیم ملت و قوم بصورتی غیرواقعی و غیر عقلانی برای توضیح ایران به مثابه یک کشور چند ملیتی و چند زبانبگو بکار گرفته می شود.

در این میان و جالب توجه اینکه احزاب و گروههای سیاسی منسوب به خلق و یا ملت فارس در ایران، چه آنان که به صدرات قدرت سیاسی تکیه زده و حاکمیت جمهوری اسلامی را رهبری می کنند و چه اغلب آنان که در اپوزیسیون این رژیم قرار دارند، در خصوص مسئله ملی در ایران، اختلاف نظر جدی با همدیگر ندارد. یعنی اغلب این جریانهای ملتها و یا ملیتهای غیرفارس ایران را با مفهوم قوم به توضیح می کشند و جالب اینکه در مقابل آن اغلب از فارس به عنوان ملت یاد نمی کنند، بلکه اسم مستعار فارس را که همان معادل ایران باشد به عنوان ملت یاد میکنند و می گویند در این کشور یک ملت وجود دارد و آنهم ملت ایران است! دقت کنید. ملت ایران! حالا این ملت ایران به چه زبانی تکلم می کند؟ فارسی. و به چه زبانی سیاست را توضیح می دهد؟ فارسی. ادبیات ایران کدامین زبان را شامل می شود؟ فارسی. بودجه فرهنگی کشور تمام و کمال در جهت رشد و شکوفایی کدامین زبان قرار میگیرد؟ زبان فارسی. این ملت به چه زبانی تحصیل می کند؟ فارسی. به چه زبانی ارتش اداره میشود؟ فارسی. به چه زبانی دادگاهها داد و عدل را! جاری می سازند؟ به زبان فارسی. به چه زبانی فیلم میسازند؟ به چه زبانی رادیو و تلویزیون اداره می شود؟ به چه زبانی والاخر. وبا این توصیف ملت ایران تمام و کمال با زبان فارسی در هم آمیخته و هم آغوش می شود و ملت فارس و ملت ایران دیگر مفاهیم جداگانه ای نمی شوند. بلکه به این همانی یکدیگر تبدیل می شوند. پس با این نگرش و این وضعیت جایگاه ملیت ترک، کرد، بلوچ و عرب در این کشور در کجاست؟ می گویند در درون این ملت، یعنی به اصطلاح ملت ایران، اقوامی هم زندگی می کنند که به زبانهای ترکی، کردی، بلوچی و عربی سخن می گویند و الاخر...! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

در این میان اما یکی از تئوری پردازان جمهوری اسلامی، یعنی مجتبی مقصودی مسئول فصل نامه مطالعات ملی، در مصاحبه با نشریه دانشجویی اورنجی شماره 11 در ایران به روشنی بر توضیح قبلی من از مسئله در پاراگراف قبلی صحه می گذارد. وی در جواب به این پرسش که؛ چه کسی ملت و کدامین جمعیت را میتوان قوم تلقی کرد؟ می گوید: ایران از گروههای قومی مختلفی تشکیل شده است. اما آن گروه قومی که صاحب دولت است، ملت تلقی می شود. و دیگر گروههای قومی که صاحب دولت نیستند، قوم خوانده

می شوند. وی در ادامه توضیح خود عنوان میکند که؛ قوم فارس به دلیل داشتن دولت، تنها ملت موجود در ایران است و دیگر گروه‌ها که صاحب دولت نیستند قوم تلقی می شوند.

با این بیان آقای مجتبی مقصودی از دیگر گروه‌های قومی می خواهد که برای ترفیع به درجه رفیع ملت، بایستی دولتهای خود را تشکیل دهند و یا اینکه در بی دولتی، آنان بایستی پی موقعیت شهروندی درجه دوم را بر تنش‌شان به مالند و مهر از لبشان نگشایند. اما این متخصص توجیه شونیس و نژادپرستی فارسی، به ذهنش نمی رسد که کشورهای دموکراتیک و فدرالیستی چون سوئیس، کانادا، هندوستان و... کشورهای تک ملتی تلقی نمی شوند، بلکه در این کشورهای تمام ملتها با حقوق یکسان و برابر در کنار هم زندگی می کنند و ملتی را بر ملتی دیگر ارجح نمی دارند. در عین حال مجتبی مقصودی فراموش کرده اند که قبل از به قدرت رسیدن پهلوی ها، ترکان حدود 990 سال بر این سرزمین حکومت رانده اند و هم اینک در مجاورت مرزهای شمالی ایران آذربایجانیها صاحب دولت مستقل خود هستند. با این وجود باز مجتبی مقصودی لجبازانه می خواهد ترکان ایران را با توصیفی که گذشت قوم تلقی کند و جمهوری اسلامی به روسای دواير دولتی و غیر دولتی دستورالعمل صادر می کند که از مفهوم قوم در توضیح ملیتهای ایران در نوشته ها استفاده گردد.

اشکار است که اعمال سیاست برتربینی و نگاه تحقیرآمیز و نژادپرستانه حاکم علیه ملل غیرفارس در ایران و رسوخ و نفوذ این تفکر عقب مانده در بخش قابل توجهی از شخصیتها، احزاب و گروههای سیاسی خلق فارس در این کشور است. باز روشن است که در بطن این نگاه، خصومت پروری، کینه ورزی، واکنش، خشونت و انتقام نهفته است. یعنی یا بایستی ملیتهای غیرفارس طوق نوکری ملت دیگری را بر گردن بیافکنند و یا اگر برای زیستن در شرایطی برابر به پا خیزند بایستی به هر فضاحتی سرکوب گردند. و ثالثاً این نوع نگرش به مسائل کلان اجتماعی نه تنها راه حلی برای مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ارائه نمی دهد که خود به معضلی جدی در مقابل روند دموکراتیک جامعه تبدیل می شود.

اما در مقابل عملکرد و دیدگاه موجود در میان حاکمیت و اغلب احزاب سیاسی منسوب به ملت فارس، تمامی احزاب سیاسی و روشنفکران ملیتهای غیرفارس در ایران، در تئوریه‌ها و دیدگاههایشان نه تنها واقعیت ملموس جامعه کثیرالملله و چندزبانگو ایران را حس می کنند، چرا که خود بخشی از آن موزائیک فرهنگی ایران را تشکیل میدهند. و در عین حال در صدد گشودن باب دیالوگی مثبت، سازند و دموکراتیک برای حل مسئله ملی در ایران هستند. راهی که در نهایت گریزی از آن نیست. اما رژیم حاکم و متأسفانه بخشی از اپوزیسیون نژادپرست آن با سناریوهای مالیخولیایی خویش در مقابل خواستگاههای دموکراتیک ملیتهای غیرفارس به هر دسیسه و توطئه ایی دست می یازند تا چهره مقاومت و مبارزه ملل غیرفارس برای احقاق حقوق برابر را در افکار عمومی جامعه خراب کنند.

مسئله اساسی اینست که اگر شونیس در حاکمیت سیاست برتری نژادی علیه ملتهای تحت ستم و غیرفارس اعمال می کند، چرا اپوزیسیون سیاسی ملت فارس و روشنفکران آن تحت عنوان احزاب سیاسی سراسری (بجز انگشت شماری) در مقابل چنین سرکوبی دم بر نمی آورند و در اغلب موارد سکوت پیشه می کنند؟ آیا این همان شونیس خارج از حاکمیت و در واقع شونیس با حاکمیت نیست؟

شونیس در عمل

شونیس، آنچه که از تعاریف، تجارب و عملکرد آن برمی آید، آن نوع ناسیونالیسم افراطی است که قبضه های قدرت حکومتی را در دست خویش دارد و برای زیاده خواهی اش حتی مردم خود را در زیر چتر سیاه خویش به قربانگاه می کشاند و به اصطلاح در لفظ بر طبل برتری و عظمت آن ملت می کوبد، اما در عمل به فلاکت و نگونبختی آن می کوشد. چرا که جوهره شونیس در حقیر شمردن دیگران، انکار آنان، از خود بیگانه کردن آنان و در صورت لزوم اعمال توحش علیه آنهاست تا بتواند به اصطلاح آرمانهای برتری جوانه و قدرت طلبانه خویش را به کرسی بنشاند. غافل از آنکه اساس و بنیاد حقیر شمردن و تلاش برای آقایی کردن بر دیگران در عمل کاشتن ریشه های نفرت، واکنش، دشمنی و مقاومت همان دیگرانی است که در عمل حتی امکان یک زندگی عادی و نرمال را نیز از انسانهایی که در چنین فضاهای ساخته شده، زندگی می کنند، می گیرد. و زندگی در درون جامعه ایی که آکنده از تحقیر و واکنش علیه آن است، در فضایی که همه به انتقام و خون و خون کشی می اندیشند و رهبران در قدرت برای دستیابی به رویاهای مالیخولیایی خود، حتی ملت خود را به مسلخ چهل و وحشت و مرگ می کشانند، و ثبات را حتی از زندگی روزمره مردم می ربایند، دیگر جایی برای سخن گفتن از یک زندگی انسانی و دموکراتیک در آن وجود ندارد. فضا تنگ و اندیشه در تاریکخانه های برتری جویی به دامی شیطانی گرفتار آمده است. در این فضا فریادهای حق طلبانه شنیده نمی شود و گاه حتی چنان مهمه ایی بپا می شود که فریاد اساساً به گوش کسی نمی رسد. در آنجاست که وحشت برپائی سلاخ خانه ایی دیگر باز در دلها طنین می اندازد. طلسم شونیس گاه حتی انسانها عاری از این ایده ها را چنان آلوده می کند که انگار حقیقتی در دل آنان نزول کرده است. شونیس قبل از هر کس ملت خویش را به مسلخ می برد و تا آنجا که ممکن است آنان را برای قربانی کردن ملتهای دیگر و به مسلخ کشیدن آنان شریک جرم خود می کند.

اما اگر ماهیت اندیشه و عملکرد دولتی علیه ملیتهای غیرفارس در ایران را شونیس بنامیم و صور آن را در اشکال مختلف افشا کنیم، واکنش و قیام خلق آذربایجان و ملت ترک در اوایل همین سال که اوج آن قیام شهر تبریز در اول خرداد همین سال بود، “مرگ بر آپارتاید”، یکی از شعارهای محوری آن را تشکیل میداد. شعار مرگ بر آپارتاید و مرگ بر نژادپرستی در تمامی شهرهای آذربایجان با طنین قابل توجهی منعکس شد. با وجود اینکه رژیم موفق شد از تظاهرات عظیمی که ترکان در صدد انجام آن در تهران بودند، ممانعت

بعمل آورد، اما اختلال در چرخ عادی شهر تهران در روز اعلان تظاهرات در مقابل مجلس شورا و دسیسه ها و دستگیرهای وسیع در تهران نشان داد که پتانسیل جنبش ملی آذربایجان برای ایجاد دگرگونی در نظام استبدادی مذهبی و نژادی در ایران بطور قابل توجهی بالاست. هر چند که تتین شعار مرگ بر آپارتاید در بخشهایی از تهران پیچید، اما هنوز جنبش ملی ترکان در ایران و بویژه در تهران توانایی نهایی خود را به کار نگرفته است و سخن پایانی خود را بر زبان نرانده است.

بدتر از آن اینکه، برتری جویی نژادی و راسیسم آریایی از سوی دستگاه دولتی ایران نهادینه شده است و متأسفانه اغلب فعالین سیاسی و حتی روشنفکران منتسب به خلق فارس چنین تفکر منحط و عقب مانده را بر روی دوشهای خویش، دانسته و یا نادانسته، حمل می کنند. بنابراین و برای مقابله با معضل نژادپرستی که می رود جامعه ایران را به تخم کین و نفرت و خشونت بیالاید، باید واکنشی جدی نشان داد و روشنفکران دموکرات و ضدنژادپرست خلق فارس را برای مقابله با اختاپوس تاریکی و خشونت یعنی آپارتاید در ایران به اتحاد و اتفاق فراخواند. به نظر من تحقق دموکراسی بدون مبارزه جدی علیه آپارتاید و نژادپرستان فارسی در ایران غیر ممکن است.

سیاست ضد انسانی و ضد ملی علیه ملل غیرفارس توسط ناسیونالیسم افراطی فارس (شونیسم) در طی هشتاد سال گذشته به صور مختلف در قالب نظام سلطنتی و جمهوری اسلامی اعمال شده است. تعمیق این سیاست ضد انسانی علیه شهروندان ایران و بویژه علیه ملیتهای غیر فارس در آن، امروز خود را در اشکال مختلف نژادپرستانه در نزد مردم عادی نشان میدهد. مهم ترین دلیل نژادپرستانه بودن این سیاستها، جدا از برنامه های ضد انسانی که در کشور اعمال می شود، حس خود مردم است که در قیام خلق آذربایجان به روشنی و وضوح مطرح شد و شعار “مرگ بر آپارتاید” به شعار محوری و سراسری این قیام بدل شد.

و اما بایستی عنوان کرد که ماهیت نژادپرستی فارسی، هنوز برای توده های عامی روشن نیست و همچنان این جریان با عوام فریبی بی نظیری سعی بر آن دارد که مبارزه ضد آپارتایدی در ایران را با پارانوید همیشگی “تجزیه ایران” و یا “ضدیت با ملت فارس” توجیه کرده و افکار عمومی را از اصل مسئله منحرف کند.

نوع نگاه به ماهیت رژیم جمهوری اسلامی شکل و شمایل شونیسم در ایران را میتوان به اشکال مختلف نشان داد. اما یکی از اشکال اساسی ماهیت شونیستی در طرز تلقی احزاب سیاسی و روشنفکران متعلق به ملت ها و یا ملیتهای ساکن ایران است. به عبارت دیگر نوعی تلقی و تحلیل از ماهیت سیاسی اجتماعی و فرهنگی رژیم حاکم از سوی احزاب و گروههای سیاسی و روشنفکران ملت فارس با نوع درک و تحلیل احزاب و گروههای سیاسی متعلق به ملت های غیرفارس، یعنی احزاب و گروههای سیاسی ترک، کرد، بلوچ، ترکمن و عرب از ماهیت رژیم کاملاً متفاوت است. می گویم کاملاً متفاوت، به این خاطر که دقت خوانندگان را به این نکته جلب کنم که چگونه این تفاوت و اهداف منتج از این تحلیلهای متفاوت میتواند اصولی، درست و یا غیر اصولی و نادرست از آب درآید.

درک گروهها و احزاب سیاسی ملت فارس در ایران (احزابی که خود را سراسری مینامند و اغلب پسوند ایران را با خود به یکدک می کشند) از ماهیت رژیم در مجموع دیکتاتوری مذهبی است. این دیکتاتوری مذهبی، یا استبداد دینی با تمامی توحشی که در عرصه های مختلف علیه مردم بکار رفته است، با توجه به گرایش فکری سیاسی تحلیلگرانش از چپ تا راست، تفاوت فاحشی را با خود به یکدک نمی کشد. این جریانات سیاسی و روشنفکری تنها در ارائه آلترناتیوهایشان است که از همدیگر فاصله میگیرند. آلترناتیوهای چپ در مجموع ماهیت رژیم را به بورژوازی در اشکال گوناگون آن منتصب می کنند و در بهترین شکل از اجحاف به کارگران و زحمتکشان و زنان و دیگر اقشار جامعه سخن می گویند و آلترناتیوهای راست به ماهیت اقتصادی رژیم کار چندانی ندارند، چرا که خودشان از همان قماشند و تنها به جنبه های سیاسی و مذهبی حاکمیت توجه نشان میدهند و تلاش بر آن دارند که این رژیم را ضد ایرانی و به اصطلاح عربی و عرب زده بنمایانند، تا با ناسیونالیسم ایرانی، که در واقع ناسیونالیسم فارسی است، مردم را علیه رژیم بشورانند. بویژه منحط ترین گرایش آن، یعنی گرایش سلطنت که مردم ایران متحداً در سال 1357 سرنوشت خود را با آن یکسره کردند، با تمامی حمایتهایی که از جناحهای مختلف در جامعه آمریکا کسب میکند، در بوق و کرنای خود به اصطلاح آبادانی ایران را می دمد!!

اما تحلیل و تصویر گروهها و احزاب سیاسی ملل غیرفارس در ایران از ماهیت رژیم بر بنیاد استبداد مذهبی و نژادی استوار است. ماهیت رژیم جمهوری اسلامی ایران تنها به استبداد مذهبی خلاصه نمی شود. بلکه استبداد نژادی که در قالب تحقیر و بی حقوق نگه داشتن اکثریت غیرفارس جامعه ایران را شامل می شود از قلم روشنفکران و فعالین سیاسی جامعه فارس افتاده است. و اگر اینجا و آنجا به پدیده حقوق ملیتها اشاره شده است، فقط و فقط برای خالی نبودن عریضه بوده است. من سعی خواهم کرد این بخش آخری سخن خود را در طی این نوشته روشنتر سازم.

بنابراین روشن است که درک ماهیت رژیم یعنی استبداد مذهبی و استبداد نژادی که از سوی روشنفکران و فعالین سیاسی ملل غیرفارس در ایران مطرح میشود با درک ناقص و ابتر صرفاً استبداد مذهبی که از سوی فعالین سیاسی و روشنفکران جامعه فارس مطرح میشود در مغایرتی جدی قرار دارد. چرا که نتیجه این تحلیلهای سنتز و رویکردی که از این دو تحلیل میتواند در آینده، یعنی تغییر رژیم سیاسی در ایران، بروز کند کاملاً متفاوت و شاید حتی در تضاد با یکدیگر قرار گیرد.

استبداد نژادی علیه ملیت‌های غیرفارس در ایران، استبداد علیه 65 درصد مردم ایران را شامل می‌شود. نتایج استبداد نژادی در ایران تحقیر و توهین علیه ملیت‌های غیرفارس، نادیده انگاشتن آنان و عقب نگه داشتن آنان تا آن حد که نتوانند علیه حاکمیت این استبداد واکنشی از خود نشان دهند. بنابراین تغییر حاکمیت سیاسی بدون تغییر در سیاست نژادی در ایران و بدون پذیرش پلورالیسم سیاسی و ملی نتیجه‌ای جز استمرار همین سیاست در فردای سرنوشتی جمهوری اسلامی ندارد. بنابراین مبارزه با استبداد نژادی در کنار مبارزه با استبداد سیاسی و مذهبی است که میتواند نتایج مفید و ثمربخشی را از خود بر جای بگذارد و ملل غیرفارس در ایران فردا را چون شهروند مساوی الحقوق در کنار هم کشورهای فارس زبان خود قرار دهد. لذا اندیشه ضد استبدادی امروز اگر به تفکر ضد نژادپرستانه و ضد شونیستی مصلح نباشد، کلاه ایران فردا واقعاً پس‌معرکه است. یعنی باز تولید استبداد از نوعی دیگر. به همین خاطر است که نوع نگاه اپوزیسیون ملل غیرفارس به ماهیت جمهوری اسلامی نسبت به نگاه اپوزیسیون نمایندگان سیاسی ملت فارس مرکب و همه‌جانبه‌تر است. و علت این نگاه مرکب نیز قرار گرفتن این ملیت‌ها در موقعیت ناهنجار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که ملل غیرفارس آن را با گوشت و پوست خویش لمس میکنند و متأسفانه حتی عدالتخواهانه‌ترین روشنفکران فارس نیز نه تنها این معضل برایشان قابل لمس نیست حتی اغلب یارای دیدن واقعیت‌ها را هم در اشل‌های وسیعی ندارند.

اما گشایش این معضل در نگاه همه‌جانبه به مشکلات و مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران و باز کردن باب دیالوگ میان روشنفکران و فعالین سیاسی تمامی ملیت‌های ایران است که میتواند، مسیر پرسنگلاخ‌گذار به برابری ملی، دموکراسی و حقوق برابر زنان و عدالت اجتماعی را تا حدود زیادی مرتفع سازد.

البته باید عنوان کرد که تحولات سیاسی در چند سال اخیر، و برآمدن جنبش‌های سیاسی ملی دموکراتیک در گوشه و کنار ایران و بویژه قیام عظیم خلق آذربایجان در اوایل امسال سوی نگاه بخشی از جامعه روشنفکری فارس را به مسئله ملیت‌های ایران جلب کرد است. در عین حال حوادث سیاسی مهم چند سال اخیر در داخل همواره در آذربایجان، کردستان، بلوچستان و اهواز رُخ نمود است. و این بر وزن جنبش‌های ملی دموکراتیک و نقش آنان به عنوان یک مولفه جدی سیاسی در فردای تغییر نظام سیاسی در ایران می‌افزاید.

یک خلط فریبنده برای انحراف افکار عمومی

یک بار، شاید نزدیک به ده سال پیش، من در یکی از برنامه‌های سازمان مجاهدین که در استکهلم ترتیب داده شده بود و آقای محسن رضائی در آن سخنرانی داشت، شرکت کردم. بعد از سخنرانی و در بخش پرسش و پاسخ، سئوالی در خصوص حقوق برابر ملی برای خلق آذربایجان را در یک ورق کاغذی برایشان فرستادم و این پرسش را مطرح ساختم که؛ چرا در برنامه شورای ملی مقاومت در خصوص حقوق ملی کردستان مسائلی را مطرح کرده اید، اما در خصوص حقوق ملی آذربایجان چیزی نگفته اید؟ پاسخ و توضیح آقای محسن رضائی عضو بلند پایه سازمان مجاهدین خلق و یکی از مسئولین ارشد شورای ملی مقاومت برای من بشدت عجیب و غیرقابل فهم بود. ایشان بجای اینکه برنامه شورای ملی مقاومت را در خصوص مسئله ملی و بخصوص حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خلق آذربایجان و ملت ترک در ایران را تشریح کنند و به نقصان و کمبودها در برنامه خودشان اعتراف کنند و مرا نسبت به سرنوشت آذربایجان در برنامه شان امیدوار کنند، عنوان کردند که؛ “مسئله‌ای در آذربایجان وجود ندارد”! و ادامه دادند که؛ “بنیانگذاران سازمان مجاهدین از آذربایجان هستند و بخش بزرگی از اعضای ما آذربایجانی هستند”! و در عین حال این توضیح را نیز اضافه کردند که؛ “در آذربایجان حزب سیاسی وجود ندارد که ما در این خصوص با آنان درباره حقوق ملی سخن بگوییم”!!! و البته تمامی پاسخ ایشان به این مسئله در این مدار دور میزد.

دقت کنید! دلیل عدم پاسخگویی به مسئله ملی خلق آذربایجان و ملت ترک در ایران اینست که؛ “بخشی از اعضا و حتی بنیانگذاران سازمان مجاهدین آذربایجانی هستند”، و از آنجا که اعضا و بخشی از رهبران یک گروه سیاسی اگر آذربایجانی باشند بایستی از ارائه برنامه نسبت به حل مسئله ملی در آذربایجان اجتناب کنند!! آیا پاسخ آقای محسن رضائی از بی اطلاعی ایشان سرچشمه می‌گرفت و یا اینکه پاسخ ایشان به این پرسش ریشه در آگاهی ایشان داشت خود حدیث عجیبی است!

به نظر من ارائه چنین پاسخی از سوی یکی از احزاب اپوزیسیون جمهوری اسلامی، آگاهانه است. و اگر نه اگر سازمان مجاهدین و یا هر حزب و گروه دیگری برنامه‌ای در خصوص ساختار چندملیتی و چندزبانگویی ایران داشته باشد، پاسخش برای پرسشهایی در این حوزه روشن و آشکار است. اما تفرقه رفتن از پاسخ و یا منحرف کردن ذهن شنونده، دیگر پاسخ نیست، بلکه تاکتیک تهاجمی است. امیدوارم در طی این دهسالی که گذشته است و بویژه بعد از قیام عظیم و سراسری خلق آذربایجان و ملت ترک در ایران، سازمان مجاهدین و شورای ملی مقاومت تغییراتی در برنامه خود در خصوص مسئله ملی در آذربایجان و اساساً مسئله ملی در ایران ایجاد کرده باشند. متأسفانه من متن و یا مطلبی دال بر چنین دگرگونی تا بحال ندیده‌ام.

جالب اینکه یک هفته پیش پاسخ و پرسش یک نشریه دانشجویی آذربایجانی را با نماینده ولایت فقیه در دانشگاه تهران را در خصوص حقوق اقوام!! می‌خواندم. نماینده ولایت فقیه در دانشگاه تهران در پاسخ به پرسش‌های یک دانشجوی ترک تکراراً توضیح میدهد که مسئله‌ای در آذربایجان وجود ندارد و به زعم ایشان، ولی فقه خودشان از خطه آذربایجان هستند، و همچنان اسامی وزرا دولتهای مختلف در دوره‌های متوالی را که آذربایجانی هستند برمی‌شمرد و این نتیجه را می‌گیرد که، آذربایجانی‌ها بصورت قابل توجهی در نظام جمهوری اسلامی نمایندگی دارند و همچنان اسامی و القاب آیت الله‌ها و مقامات مذهبی آذربایجانی را در توجیح بی‌حقوقی فرهنگی و ملی آذربایجانی‌ها به رُخ می‌کشد. البته این روش برخورد با بی‌حقوقی ملی خلق آذربایجان در ایران تنها به سازمان مجاهدین

و رژیم جمهوری اسلامی خلاصه نمی شود. به جرات میتوان اذعان داشت که احزاب و گروههای سیاسی و اغلب شخصیتهای مطرح خلق فارس همواره برای توجیح بی حقوقی ملیتهای غیرفارس در ایران و الیخصوص بی حقوقی ملت ترک در ایران، به این ترفند که گویا آذربایجانیها در پستهای مختلف دولتی و با در کادرهای بالای حزبی و گروهی مشارکت داشته و یا دارند، پس حقوق ملی بیش از 30 میلیون ترک در ایران تامین شده است!! این در حالی است که قیام سراسری خلق آذربایجان در اوایل همین سال رسمی شدن زبان ترکی در ایران، تحصیل از آغاز تا انجام به زبان ترکی، داشتن رسانه های عمومی به زبان ترکی و سپس برابر حقوقی در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی با دیگر ملیتهای ایران مطالبه کردند. این مطالبات انسانی، عدالت خواهانه و دموکراتیک ملت ترک در ایران است و عضویت این یا آن آذربایجانی در حزب و گروه سیاسی ایرانی و داشتن پست و مقام دولتی از سوی هر آذربایجانی هیچ ربطی به حقوق سیاسی اجتماعی و فرهنگی ملت ترک در ایران ندارد.

آنچه روشن و آشکار است جمهوری اسلامی، آنچنانکه از تعریف مجتبی مقصودی برمی آید، نماینده فارسیست و اسلامیت آن ملت در ایران است. هرچند که این سیستم نماینده واقعی و دموکراتیک خلق فارس در ایران نیست. روشن است که ملت فارس نیز چون تمامی ملتهای دیگر در ایران در آرزوی یک زندگی شرافتمندانه و عادلانه و دموکراتیک به سر می برد. تمام امید مردم ایران با تمامی ملیتهایش در آرزوی روزی به سر می برند که در ایران بعد از جمهوری اسلامی حاکمیتی که متعلق به تمامی مردم ایران از فارس، ترک، کرد، ترکمن، بلوچ و عرب باشد ایجاد گردد. حاکمیت در ایران متعلق به تمامی ملیتهای ساکن آن است و نه یکی از آنان. به نظر میرسد تنها راه دستیابی به حاکمیت دموکراتیک، لائیک، غیرمتمرکز که در خدمت تمامی مردم و ملیتهای ساکن آن باشد، یک جمهوری لایبیک، دموکراتیک و فدرالیستی است. فدرالیستی که در آن دولتهای ایالتی بر مبنای مرز زبانی و تاریخی ملیتهای آن سرزمین از هم جدا می شوند و ایران از کشوری که امروز با حاکمیت شونیستی از نفرت و کینه علیه ترک و عرب و کرد و بلوچ سیستماتیزه شده است، به سرزمین همبستگی، دوستی و مودت بدل میشود.

فدرالیسم یعنی تقسیم برابر و دموکراتیک حقوق و امکانات فدرالیسم در کشوری که آئینه تمام نمایی از کثرت فرهنگی و زبانی است، به مثابه مناسبترین شیوه اداره کشور شناخته شده است. فدرالیسم در ایران به دلیل ترکیب طبیعی چند ملیتی آن ضمن اینکه امکان بازتولید رژیمهای استبدادی را از آن سلب می کند، زمینه را برای مشارکت، همدلی و همبستگی برای از میان برداشتن نابسانیهایی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سراسر کشور را فراهم میسازد. در آن شرایط و برای مثال، دیگر بلوچستان به سرزمین فقر و مرگ تبدیل نمی شود و تمامی ملیتهای بصورت برابر و دموکراتیک امکانات خود را برای رشد و آبادانی مصروف میدارند. در آنجا دیگر ارزش برابر انسان، اولین پایه دموکراسی، به بازی گرفته نمی شود، و اکثریت مردم در چرخنده های سیستم نژادپرستانه تحقیر و تمسخر نمی شوند.

فدرالیسم، در واقع تقسیم برابر حقوق و امکانات در میان ملیتهای ساکن ایران است. حقوق برابر سیاسی بدان معناست که تمامی ملیتهای ساکن ایران از فارس، ترک، کرد، بلوچ، ترکمن و عرب بایستی حاکمیت سیاسی خود را در مناطق خویش اعمال کنند و تمامی ملیتها متحداً دولت سراسری و فدرال ایران را برپا دارند. در چنین صورتی است که مسئله ملی و بی حقوقی ملل ساکن ایران برای همیشه از لیست مشکلات اساسی این کشور حذف می شود. در نظام فدرالیستی، اداره امور داخلی ایالات به مجلس و دولت ایالتی واگذار میشود و این تقسیم قدرت زمینه های آبادانی پارالل تمامی کشور و بهره مندی تمامی ملیتهای ایران را تامین می کند.

متأسفانه باید اذعان داشت که هم اینک نیروهایی وجود دارند که می خواهند حاکمیت بعد از جمهوری اسلامی را دوباره روی ریلی ادامه دهند که نظام شاهنشاهی منفور پهلوی ها و سپس حاکمیت وحشت جمهوری اسلامی بر آن رانده شده اند. این هر دو رژیم جدا از ماهیت استبدادیشان، ماهیتی شونیستی و نژادپرستانه داشته اند. متأسفانه این شونیسم و نژادپرستی تا حدودی ذهنیت عقب مانده جامعه فارس زبانان را با خود آورده است. پالایش چنین تفکرات ضد انسانی و مبارزه با نژادپرستی جز لاینفک مبارزه برای دموکراسی و برپایی نظام دموکراتیک، لائیک و فدرالیستی است. آنان که در این مبارزه سهیم نباشند، باید که در دموکرات بودن و حتی انسانی اندیشیدنشان بشدت تردید کرد. مبارزه با آپارتاید در ایران در واقع محکی برای دموکرات بودن شخصیتها، احزاب و سازمانهای سیاسی متعلق به ملت فارس است.

خطاب به فعالین سیاسی و روشنفکران تمامی ملیتهای ساکن ایران
چندی پیش خبردار شدم که در یکی از سمینارهای بررسی مسئله ملی در آلمان بر سر استفاده از مفهوم شونیسم فارس، اختلاف نظری میان برخی از احزاب و سازمانهای سیاسی متعلق به ملل غیر فارس بروز کرده است. استدالات در این خصوص را بعدها شنیدم. مهمترین فاکتی که باعث شده است چنین اختلافی بروز کند آن بود که برخی از عناصر فعال ملیتها در آن سمینار عنوان می کرده اند که گویا استفاده از مفهوم “شونیسم فارس”، خیلی ها را آزار میدهد، و لذا بهتر است از مفاهیم دیگر در بیان مقصودمان استفاده کنیم. و از آنجا که در اعمال سیاست شونیستی در ایران تردیدی وجود نداشته، پیشنهاد کرده بودند که به جای شونیسم فارس، شونیسم حاکم را در ادبیات سیاسی و تهیه قطعنامه پایانی استفاده شود. البته که استفاده از شونیسم فارس و یا شونیسم حاکم در تحلیل نهایی به یکجا منتج می شود. اما ریشه سخن در آنجا نیست.

مسئله در آنجاست که آیا واقعاً شونیسم و سیاست شونیستی وجود دارد یا نه؟ اگر چنین سیاستی وجود دارد همه متحداً بایستی علیه آن مبارزه کنیم. در این مبارزه ترک و فارس و کرد و عرب محلی از اعراب ندارند. چرا که تلاش برای برپایی یک جامعه مدرن و

دمکراتیک مبارزه با چنین آلودگیهایی را طلب می کند. و اگر ستم مضاعفی علیه ملیتهای غیرفارس وجود ندارد، دیگر چرا سخن از مسئله ملی در ایران به میان آمده است؟

جواب کاملاً روشن است. در این که مسئله ملی در ایران وجود دارد کسی شکی به خود را نمی دهد. اما آنگاه که استفاده از مفهوم شونیسم فارس واکنش کسی، سازمانی و یا حزبی را بر می انگیزاند، این دقیقاً نشان از آلودگی آن شخص، سازمان و یا حزب سیاسی به میکروب شونیسم فارس است. سازش با چنین عناصر و جریاناتی در واقع پذیرش استمرار حیات میکروب شونیسم در مبارزات سیاسی است و متأسفانه عدم اعتماد به نفس و نداشتن تحلیلی روشن در میان برخی از شخصیتها و احزاب سیاسی متعلق به ملل تحت ستم در ایران فرجه را برای مانور شونیسم بازتر می کند.

ناسیونالیسم افراطی فارس جدا از داشتن قبضه های قدرت حکومتی در قالب رژیم جمهوری اسلامی، در هشتاد سال سیطره خود چه در دوره شاه و چه در دوره شیخ، متأسفانه موفق شده است دیدگاه بخش بزرگی از روشنفکران، احزاب و گروههای سیاسی متعلق به خلق فارس را که امروز خود را احزاب و گروههای سراسری مینامند، به میکروب شونیسم آلوده کند. این آلودگی متأسفانه تا حدودی نیز در بدنه شهرهای بزرگ رسوخ کرده است. اما با اندکی خوشبینی، باید گفت که هنوز امیدها به یاس تبدیل نشده است.

به نظر من اگر در مقابل این میکروب مقاومت نکنیم و ضمن روشن کردن ماهیت آن، به مبارزه جدی با آن برنخیزیم، این میکروب تمامی هیبت جامعه را در هم خواهد پیچید و تمام انسانها را از هستی ساقط خواهد کرد. و این نه به نفع خلق فارس است و نه منافع ملیت دیگر را تامین می کند. چرا که نتیجه همه گیر شدن چنین میکروبی تعمیق کینه و نفرت و خشونت در جامعه و بدترین شکل بروز جنگ داخلی در ایران است. و بدتر از آن اینکه گسترش این میکروب در جامعه امکان تحول جامعه به سوی ترقی و تکامل را به هر شکلی که باشد مسدود می کند.

لذا مقابله با این میکروب در مبارزه ایی جدی علیه آن و متحد شدن با تمامی نیروهای روشنفکری و سیاسی متعلق به تمامی ملل ساکن ایران و بویژه اتحاد با آن بخش از روشنفکران و احزاب و گروههای سیاسی متعلق به ملت فارس که میتواند میدان این مبارزه را وسیعتر و تاثیر علیه آپارتاید در ایران را عمیقتر کند، ضروری می نماید. بنابراین عقب نشینی از سنگر مبارزه با شونیسم و نژادپرستی در ایران، که عدم استفاده از مفهوم شونیسم فارس در ادبیات سیاسی یکی از صور آن است، یک گام به پس از سوی نیروهای دمکرات برای انکشاف سیاسی اجتماعی در کل ایران است.

به نظر میرسد که باز کردن دیالوگ دمکراتیک میان شخصیتها و احزاب و گروههای سیاسی تمامی ملل ساکن ایران بایستی راه را بر استمرار حیات ناسیونالیسم افراطی فارس و حتی دیگر ناسیونالیستهای افراطی متعلق به ملیتهای غیرفارس که فضا و شرایط برای شکل گیری آنان مناسب است، می بندد و به تقویت مناسبات دمکراتیک در ایران فردا کمک می کند

<http://www.kitablar.com>

<http://www.kitablar.org/>